

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: و. آئیژ

افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی

بهره گیری از مواد مخدر

بارها و بارها از مقامات مختلف به شمول آقای علی احمد جلالی وزیر داخله حکومت موقت کرزی شنیده ایم که تفنگسالاران و حتی مقامات بلند پایه دولتی در کاشت، برداشت و انتقال تریاک و تبدیل آن به هروئین و صدور آن از مملکت نقش دارند. وزیر داخله میگفت: “هیچ ممکن نیست که بدون دخالت مقامات بلند پایه حکومتی کسی بتواند هزاران تن تریاک و هروئین تولید و صادر کند.”

دقیقاً همینطور است هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که دهقان بیچاره افغان که به خاطر کسب لقمه ای نانی اجباراً تن به کشت تریاک میدهد از عهده چنین کار بزرگی بر آید. به ویژه تا آنجا که از رسانه های گروهی می شنویم، نیروی ویژه ای از نیروی کمک به امنیت یا ISAF و شاخه انگلیسی آن برای جلوگیری از این کار توطیف شده اند. فقط با امکانات دولتی و پشتوانه قدرتهای نظامی ممکن است با چنین پهنا و گستره ای به این کار اقدام کرد.

مسئول مبارزه با مواد مخدر در سفارت امریکا به تاریخ ۵ اکتوبر ۲۰۰۴ در مصاحبه با رادیوی بی بی سی گفت: “۷۵٪ هروئین جهان از افغانستان به دست می آید.” ولی او نگفت که چه کسانی در پس این تولید بزرگ که قیمتش به میلیاردها دلار میرسد قرار دارند.

من خودم از مردم در محل های مختلف شنیده ام که میگویند: “برادر، خود امریکائیا در پشت این کار هستند.” یعنی اینکه امریکائی ها از کشت تریاک و تولید هروئین در افغانستان حمایت میکنند. چنین مطالبی چند دفعه در مطبوعات و رسانه های گروهی نیز مطرح شد که مقامات CIA را در “تجارت” هروئین دخیل میدانستند. استدلالی که درین مورد میشود چنین است که هروئین تولید شده در افغانستان به مصرف بازارهای اروپا میرسد. مصرف امریکا را کولمبیا و... تأمین میکنند. لذا اگر زبانی هم از مصرف هروئین به محاسبات امریکائی ها بگنجد، این زیان از افغانستان به امریکا نمیرسد. به ازای آن میلیونها دلار از فروش هروئین افغانستان به جیب دست اندرکاران زبده و قدرتمند آن می رود. لذا CIA که در تهیه و فروش این ماده به شوروی سابق هم تجربه دارد و میلیونها دلار سود به خود و زیانهای جبران ناپذیری به روسها رسانده است (برای مطالعه بیشتر تاریخ این مسأله، به افغانستان در آتش نفت مراجعه کنید) میتواند سودآور خوبی به امریکا باشد.

کشت جایگزین تریاک

اروپائی ها که از یکسو ضرر مستقیم متوجه آنهاست و عامل خطر را نیز درک کرده اند، و از سوی دیگر توان رویارویی با امریکا را به خود نمی بینند و یا حق رویارویی را به خود نمیدهند به شیوه های خیلی پاسیو عکس العمل نشان میدهند. به طور مثال در روزنامه BILD که در آلمان منتشر میشود تصویری از یک کشتزار تریاک در افغانستان چاپ شده بود و در زیر آن نوشته بودند: “تریاک بهتر است یا گلاب و زعفران؟” و در زیر همین عنوان بدیل کشت گل گلاب و زعفران را بجای تریاک به افغانها توصیه میکرد.

پیشنهاد مشابهی را خبر نگار کانال اول تلویزیون آلمان در مصاحبه ای با افغانها که در جلال آباد صورت گرفته و به تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۴ در برنامه صبح این تلویزیون پخش شد، تکرار کرد، که به جای تریاک گل گلاب و زعفران

بکارند. بدین ترتیب گویا اروپائیان برای از بین بردن کشت تریاک الترناتیف و کشت جایگزین میدهند. این نظر با ظاهر خوشبوی و خوش رنگش، هم اکنون اگر قابل تطبیق هم باشد، با تطبیق خود هیچ گونه سود آوری به دهقان افغانستان ندارد. گل گلاب و زعفران را در صورت تولید زیاد نمیتوان به مصرف داخلی در افغانستان رساند. باید آنرا به کارخانه های پیشرفته تولید عطریات و داروسازی عرضه کرد، که آلمان ازین دست فابریکات در اختیار دارد و لذا طراح آلمانی افغانها را تشویق به تولید مواد نیمه خام جهت مصرف کارخانه هایش میکند، درین صورت طبیعتاً نرخ گذاری مواد نیمه خام عمدتاً در اختیار مصرف کننده عمده است. تولید کننده هرگاه نخواهد به آن نرخ بفرشد، چون مصرف داخلی ندارد تولید بدون مصرف و عاید میماند و نگهداشت آن امکانات گسترده جهت جلوگیری از فاسد شدن و سرمایه زیاد برای باز تولید ضرورت دارد که هم اکنون کشتکاران افغان به هیچ کدام از آن دسترسی ندارند. ولی اگر در افغانستان کارخانه های دواسازی و تولید مواد عطری ساخته شد، آنگاه این الترناتیو برای کشتکار افغان سود آور خواهد شد.

هم اکنون الترناتیو معقول کشت تریاک، اولاً کوتاه کردن دست سودجویان قدرتمند و باندهای مافیائی از سرزمین کشور ماست و بعد جایگزینی تولید زیر بنائی زراعتی و مواد صنعتی مورد ضرورت داخلی افغانستان، اعم از مواد غذایی و میوه جات است که برای تأمین آن باید زمین های بیشتری را مساعد کشت ساخت و به مردم داد تا همراه با مساعدت های دیگرکاری، با اطمینان روی آن کشت و کار کنند. در قدم بعدی در صورت ایجاد کارخانه های تولید روغن، دانه های روغنی و در صورت داشتن کارخانه های نساجی، کشت پنبه و در صورت ایجاد کارخانه های قند و شکر، لبلبو و نیشکر و غیره است که توسط آن بتوان کشور را به خود کفائی رساند و از احتیاج وارد کردن مواد اولیه غذایی و ارهاند. و بدین نحو از خروج میلیونها دلار که برای خرید این مواد پرداخته میشود جلوگیری کرد و آنرا در جهت رفاه بیشتر جامعه به کار انداخت. فعلاً عمده ترین منابع درآمد و داد و ستد ما قروض دولتی، بورس و بازار، گمرک و مالیه است. با ورود کالاهای خارجی میلیونها دلار به خارج و مقداری هم فقط به جیب تاجر دلال میرود. با ایجاد تولید ملی باید ازین فاجعه جلوگیری کرد. با به کار اندازی پروژه های بنیادی زراعتی مدرن و صنعت مفید میتوان سطح تولید ملی را بالا برده ساحات گسترده کار برای مردم به وجود آورد، از ورود کالاهای اضافی و بی کیفیت و خروج ارز جلوگیری کرد و به تأمین ضرورت های مردم پرداخت. تا دیگر شهروند افغانستان نیازی به گرفتن تفنگ کسی به عنوان مزدور، نداشته باشد و نه هم اجباراً به کشت تریاک وادار شود. و فرد فرد این مملکت زیر بار قرض و بورس بازی خارجی باقی نماند. باید با بلند بردن سطح تولید ملی از پروسه رشد قروض ملی و مخارج اضافی جلوگیری کرد. باری در تحلیل اوضاع فرانسه، بنیان گذار فلسفه علمی گفته بود:

“... جائیکه میزان تولید ملی در مقایسه با قروض ملی به طور بی تناسبی پائین است، جائیکه اوراق قرضه دولتی بزرگترین وسیله سوداگری است و بورس بازار اصلی سرمایه گذاری میباشد (سرمایه ای که میخواهد به شیوه غیر تولیدی ارزش افزائی کند) در یک چنین کشوری میبایست توده کثیری از مردم، از کلیه طبقات بورژوائی و نیمه بورژوائی در قروض دولتی، در بورس بازی، در مالیه شریک باشند... ” و در ادامه به نکته ای دیگری اشاره میکند: “اینکه ثروت دولتی به چنگ سرمایه مالی بزرگ میافتد، وابسته به چیست؟ وابسته به مقروض شدن دائماً فزاینده دولت. مقروض شدن دولت وابسته به چیست؟ وابسته به بیشتر بودن دایمی مخارج آن نسبت به درآمدش، عدم تناسبی که علت و در عین حال معلول سیستم قرضه دولتی است.” (۴۳)

حال تقریباً بعد از یک و نیم قرن شبیه همین پروسه در افغانستان به شیوه مدرنتر در جریان است و سودجویان داخلی و خارجی میکوشند به شیوه غیر تولیدی ارزش افزائی کنند. و با محدود کردن دیگر ساحات کار و تمرکز عمده درین ساحه هزاران انسان دیگر را به خود وابسته ساخته اند. شما در اکثر نقاط افغانستان، به ویژه در شهرها به صدها و هزارها واسطه خرده پا و یا متوسط برمیخورید که در خرید و فروش کالای خارجی و تبادل ارز مصروف اند، که کارشان در واقع هیچگونه ارزش تولیدی ندارد. عمده ترین رابطه و یا معامله دولت نیز با آنها گرفتن مالیه و محصول گمرک (بعضاً در چندین جا و چندین نوبت) از اموال و کالاهای وارداتی شان است. و آنچنانکه در بخش ارزیابی بودیجه دولت دیدیم، این منبع عاید هم به تنهایی تکافوی مخارج گسترده دولت را به هیچ صورت نمیکند و همین امسال دولت ۳۵۰ میلیون دلار کسر بودیجه عادی دارد که باز باید آنرا از قرض خارجی تمویل کند و به همین نحو قرض روی قرض تلنبار میشود. از چنین وضع نابسامانی فقط سرمایه بزرگ مالی در پیوند با سرمایه خارجی بهره جسته و روز به روز خود را در ساحات بیشتری گسترده میسازد. تداوم این وضع به بدتر شدن اوضاع اقتصادی افغانستان منجر شده و باعث گسترش بیشتر فقر و بیکاری به عده زیاد مردم میشود و کشور را همیشه در وابستگی و احتیاج عمیقتر به خارج نگهمیدارد و آنرا تشدید میکند.

یکی از جناحهای سرمایه مالی در افغانستان جنگسالاران هستند که از قبل جنگ و خونریزی و غارت اموال مردم ثروت فراوانی دست و پا کرده اند. اکنون یکی از موارد به کارگیری این سرمایه مالی خریدن زمینهای واقع در مراکز و اطراف شهرها است که بعضاً به جبر و اکراه به قیمت نازل آنرا از مالکیت صاحبانش در میآورند و گاهی هم مناطق دولتی و پارکها را تصاحب میکنند و روی آن ساختمان و خانه بنا میکنند. نمونه های چنین تصرف و تصاحب و خریداریهایی را در تمام ولایات افغانستان میتوان دید. در تمام شهرها مناطق خوب و ساختمانهای لوکس آن اکثراً به قومندانها و رهبران جهادی منسوب است. مواردی مثل تصرف منطقه شیرپور و سرای شمالی کابل هم

که آوازه اش به دروازه افتاد و رسوائیش تا رسانه های گروهی بین المللی رسید. مردم میگویند قسمت های زیادی از خیرخانه و وزیر اکبر خان مینه کابل را آقای ربانی واقربش در اختیار گرفته اند، از پشت کونل خیر خانه و دشت چمتله را هم آقای سیاف و وابستگانش به کمک ملا تاج محمد والی کابل که یکی از قومندانان تنظیم سیاف است تصاحب کرده و در آن صدها خانه ساخته و به فروش رسانده اند. سال گذشته دریکی از جراید کابل شکایتی به نشر رسیده بود که شاکمی میگفت آقای مجددی حتی در قبرستان يك محل نفر موظف کرده بود که به کسی اجازه دفن مرده اش را ندهد، شاکمی میگفت نفر موظف آقای مجددی ادعا دارد که این زمین مال حضرت صاحب است، در حالیکه مردم محل آنرا گورستان عمومی میخوانند و آبا و اجداد شان در آن دفن است. به همین ترتیب در غرب و شمال و شرق و جنوب کشور به چنین مسائلی بر میخوریم.

یکی از اهداف سرکسازی های موجود، قبل از رفع مشکل مردم، ایجاد تسهیلات ترانسپورتی به زمین ها و مناطق متصرفه این مراجع سرمایه مالی و قدرت است که باید در آن محل ها سرکسازی از طرف دولت بشود تا قیمت زمینها و ساختمانهای غول های پول و قدرت بالا برود. ولی مصرف ساختمان این سرکها از پولی تادیه میشود که به نام کمک و قرضه به مردم افغانستان داده شده و ماهمه ملزم به پرداخت آن هستیم.

باری جامعه شناس و سیاستمداری گفته بود:

“احتکار زمینهای واقع در اطراف شهر های بزرگی که به سرعت در حال توسعه هستند نیز یکی از معاملات پرسود سرمایه مالی است. انحصار بانک ها اینجا با انحصار حق الارض و انحصار طرق مواصلاتی توأم میگردد، زیرا ترقی بهای قطعات زمین و امکان فروش مقرون آنها به طور قطعه قطعه و غیره پیش از همه منوط است به خوبی آن طرق مواصلاتی که به مرکز شهر منتهی میشود.” (۴۴)

جنگسالاران که خود هم سرمایه مالی را در اختیار دارند و هم بر تفنگ و کرسی های قدرت دولتی تکیه زده اند، بدون توجه به نقشه های شهری و آینده شهرها، هر جا بخواهند عمارت میزنند. و هر جا بخواهند به مصرف وامکانات دولت سرک کشی میکنند تا قیمت زمین و ساختمان های شان بالا رود و سود بیشتری به جیب زنند. ولی جغله اندازی و صاف کاری سرکهای مورد نیاز مردم مثلا مناطق غریب نشین شهر که عامل انواع مرض و برهم زنده تمام زیبایی و ویژگی شهری است مورد توجه مسئولین قرار نمیگیرد. در يك کلام آنچه این بندگان خدا به آن علاقه نمیگیرند منافع ملك و ملت افغانستان است، که در دوران جهاد آنها به نوعی برباد و ویران کردند و حال به نحو دیگری به آن دستبرد میزنند.

در پروژه های مواصلاتی (سرکسازی و راه سازی) پیوند منافع سرمایه خارجی (امپریالیسم) را با ارتجاع داخلی که سرمایه مالی را نیز در دست دارد به وضوح میتوان دید. چه همانطور که راهها در انتقال سریع کالای خارجی به بازار فروش و سوقيات سریع نظامی به امپریالیسم سود میسازند، در عین حال دلالات داخلی نیز از آن سود میبرند. مالکان بزرگ و قدرتمدار زمین ها و املاک اطراف شهرها و راهها از بلند رفتن قیمت املاک شان سود سرشاری به جیب میزنند. درین رابطه نیز باید فوراً متذکر شد که از طرح چنین مسأله ای مخالفت نگارنده به ساختن راه و سرک برداشت نشود. هدف اینست که نشان بدهیم که در پروژه های مطروحه موجود، تکیه اصلی بر سود جوئی و منافع گره خورده و در پیوند باهم امپریالیسم و ارتجاع داخلی مطرح است نه منافع و ضرورت های اولیه مردم، چنانکه در سطور فوق تذکرادم که کوچه های خیر خانه، شهرکهنه، سرای غزنی، دشت برچی، خواجه بُعرا و .. بعضاً قابل عبور و مرور نیست ولی کسی حتی آنها جغله اندازی هم نمیکند. علاوه بر این شما در حاشیه شهر کابل نظر اندازید، در شهریکه خداوندان سرمایه ساختمانهای مدرن و سربلک و قصرهای فرعون میسازند، هزاران انسان را خواهید دید که با ایستاده کردن چند دانه چوب و زدن پارچه ها و تکه های کهنه و مندرَس به دوران، گویا برای خود سرپناه ساخته اند. آنها حتی يك خیمه یا چادر هم ندارند که زیر سقف آن بنشینند. با اندک بارندگی محل زندگی شان به تالابی مبدل میشود و این انسانهای بیگناه در بین لای و گل میولند. با سرد شدن هوا و ریزش برف و یخبندان طاقت فرسا هرگز قادر نیستند خود و فرزندان شانرا گرم بسازند، اینها با شکم های گرسنه و نیمه گرسنه شان در همچو شرایطی چه بهره ای از راه ها و تلفن های مدرن خواهند گرفت، نصیب آنها ازین به اصطلاح “مدرنیزاسیون” چیست؟ بهتر نبود به جای مصرف ملیونها دلار به سیستم های مدرن ستلایتی و حتی اسفالت راههای محل تفریگاه های اشراف، اول غم این مردم مظلوم خورده میشد و حداقل سرپناهی برای شان تهیه میکردید، تا جگر گوشه های شان روی دست شان از شدت سرما و گرسنگی جان ندهند؟ جان کلام اینجاست!

فورمولبندی نظر مردم و به تاسی از آن برداشت نگارنده چنین است که قسمت اعظم آنچه مقامات به عنوان کار خود به نام بازسازی برخ مردم میکشند، در جهت تأمین منافع تجاوزگران خارجی و همدستان بومی شان است که شامل اشرافیت جهادی تفنگسالار و بخش مزدور بوروکراسی و تکنوکراسی است. حال شکی نیست که در سرک پغمان کابل که به عنوان رشوت به سیاف از طرف ارتش امریکا ساخته شده، سرویس مردم پغمان هم رفت و آمد خواهد کرد. ولی مردم ما و روشنفکران ما باید عمق قضیه یعنی زد و بند ارتش امریکا با سیاف را نیز در متن آن بدانند و بخوانند. و نگذارند از آن وسیله اغوای مردم ساخته شود.

عده ای عادت کرده اند، همینکه بخواهی بحثی را در هر زمینه پیرامون شرایط موجود بکنی، فوراً میگویند “از وقت طالبان که بهتر است” و به این ترتیب در انتخاب بد از بدتر رضایت کامل شانرا بیان میکنند. توگویی ما و ملت ما

مادرزاد در سیطره طالبان به دنیا آمده بودیم و سرنوشت محتوم ما همان بوده؟! حال امریکائیاها و متحدین شان فرشته نجات ما شده ما را ازین سیاه بختی نجات داده اند. ولذا باید دست به دعا شب و روز را به حمد و ثنا و شکر گذاری از آنها بگذرانیم؟ این قماش افراد به سادگی به رُخ آدم میکشند که در “وقت طالبان” زنان حق بیرون شدن از خانه را نداشتند و حالادارند. دختران به مکتب نمیرفتند، حالا میروند و... ازین قبیل. این عمق فاجعه است که به تکرار تبلیغات امپریالیسم میپردازیم، اینرا نفوذ استعمار تا مغز استخوان میگویند، اینرا در اصطلاح جامعه شناسانه اش تسلیم طلبی میگویند. یعنی تن دادن، قبول و رضائیت دادن به آنچه استعمار میکند. این آرزوی امپریالیسم بود که ملت آزاده، تسلط ناپذیر و انقلابی افغانستان را چنان سرکوب کند که دیگر توانی برای “نه” گفتن به ناروائی ها برایش نماند. این هدف امپریالیسم و استعمار است که مستعمرات را به “حداقل ها” راضی بسازد و خود هرچه بخواهد بکند.

در هند استعمار انگلیس چنین کرد. و در برابر هرگونه زورگویی، نابرابری و نارسائی و ستم، کلمه “گذاره کرو بائی” را به زبان مردم تحمیل کرد و با عمومیت بخشیدن این کلمه جلو هرگونه اعتراض و خواسته ای را میگرفت. چون به جای مقاومت و اعتراض “گذاره کرو بائی” را در زبان و ذهن مردم جاری ساخته بودند. تکیه بر این کلمه بود که انگلیس ها را چنان جسور ساخته بود که در کنار پارکها و جاهای تفریحی و یا درب ساختمانهای لوکس مینوشتند “ورود سگ و هندی ممنوع است”، اینرا نسلهای باقی مانده از آن زمان در هند بیاد دارند و قصه میکنند و نسل موجود آن برای یادآوری و نفرت از دوران استعمار از آن فلم ساخته اند. این درهم شکستن اراده مردم کشور اشغال شده و اوج اشغال است. در چنین حالتی استعمارگر شعور و اراده مستعمره را در اشغال و تصرف خود میآورد.

حال امریکائی ها هم دارند نفوذ شانرا تا اراده و شعور عده ای بسط میدهند. جمله “از زمان طالبان که بهتر است” معادل همان “گذاره کرو بائی” و اشغال ذهنیتها توسط استعمار است که برخی را تا مرز تن دادن و تسلیم به رژیم طالبی کشانده است که گویا نصیب و تقدیر شان همان بوده و حال ساده ترین تبارز زندگی طبیعی هم برایشان نعمت خداداد جلوه میکند و این قله ای استعمار یعنی استعمار است.

ازینها باید پرسید و طندار عزیز! ملتی که شناسنامه هویتیش به چندین هزار سال میرسد، اولاً چرا باید این تاریخ را در حکومت مستعجل و تحمیلی چند روزه ای طالبان خلاصه کرد و همان دوره را هم مبدا و هم پایان تاریخ شناخت. مگر قبل از حکومت جهادی ها و طالبان زنان ما به بیرون نمی آمدند؟ دختران ما درس نمی خواندند؟ پس ما این همه زن تحصیل کرده دکتور، انجینر، معلم و استاد، شاعر، ادیب، سیاستمدار، پولیس و صاحب منصب، مدیر و مدیر، اقتصاددان، هنرمند و هنرپیشه و حتی استادان زن موسیقی و آواز - که حال برخی شان پیچه سفید شده اند - و... از کجا آورده ایم؟ آیا واقعاً امریکا و متحدینش ما را چنان توسط جهادی ها و طالبان شان به تب گرفته اند که به مرگ راضی شده ایم؟

من سران ندارم که حاکمیت های قبل از طالبان را تمجید کنم، عکس آن یکی از مُنقدان آن بوده و هستم؛ ولی میخوام بگویم علی رغم کمبودهای بزرگ سیاسی - اجتماعی آنزمان، ما این حد اقل ها را داشتیم که از ما گرفته اند. حال چرا سؤال نکنیم که کی باعث شد که مکاتب ما را آتش بزنند؟ کی سبب شد که هستی حد اقل ما را نابود کنند؟ کی تحریک کرد که روشنفکران و متفکرین ما را بکشند؟ کی دستور داد که زنان ما را در خانه ها زندانی کنند؟ و سرانجام کی یکی از عوامل عمده و موجد پدیده شومی به نام طالبان شد که چنین سیاهی را بر دفتر تاریخ ما رقم بزند؟ و چرا و با چه حقی چنین روز سیاهی را بر مردم و کشور ما تحمیل کردند؟ و ما را به جائی رساندند که اگر زنان ما “حق بیرون شدن از خانه” پیدا کردند کلاه خود را به آسمان بیندازیم و شادی کنیم.

من پیرامون نقش امریکا و متحدینش در ایجاد و تقویت و به حاکمیت رساندن طالبان در صفحات قبل به اتکا به اسناد نو شتم و تکرارش نمیکنم. درینجا نقطه دیگری را یاددهانی میکنم.

شما عزیزان و ارجمندان برای يك لحظه تصور کنید که اگر جنبش مقاومت همگانی مردم آزادخواه ما علیه تجاوز شوروی بدون مداخله امپریالیستها و سیوای تحمیل اجباری مرتجعین جهادی - طالبی برگردان، زیر رهبری نیروها و شخصیت های سالم ملی، وطنپرست و مورد حمایت مردم به پیروزی میرسید، آیا بعد از پیروزی انقلاب باز هم زنان حق بیرون شدن از خانه را نمی یافتند؟ باز هم مکاتب دخترانه بسته میشد؟ و یا اگر خیل روشنفکرانندیشمند و مبارز وطن (مربوط به کلیه گروههای غیروابسته) که تمام زندگی شان صرف خدمت به مردم و دفاع از استقلال، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی شده بود و در راه همان هدف جان شانرا نثار کردند، به دست امپریالیستهای رنگارنگ و مرتجعین به خون کشیده نمیشدند و حال اقلعه ای از آنها در رهبری جامعه قرار میداشتند، باز هم وضع ما چنین میبود؟ آنها در رهبری جامعه اجازه میدادند، با بیرون کردن خرس روسی از در، گفتار امریکائی از پنجره به کشور شان داخل شود؟ و یا باز هم آن رهبری مردمی اجازه میداد که کشور ما باز در بند امپریالیسم و ارتجاع میدان تاخت و تاز و غارت قرار بگیرد و یا راه عبوری شود در جهت استعمار کشورهای همسایه؟ حال اگر رهبری مستقل مردمی میداشتیم باز هم همینطور میشد که ملیونها انسان در روستاها از بیکاری و گرسنگی در فقر زمینی بسر ببرند، ولی میلیاردها دلار به نام شان مصرف زندگیهایی لوکس اجانب و عمال شان بشود؟ و بیگانگان به

پول مردم سیستمهای پیشرفته تخنیک جاسوسی را در خدمت تجارت و سیاست خود تهیه کنند؟ و یا کشور را کشتزار تریاک بسازند.

یقیناً که پاسخ منفی است. حال وقتی با اسناد و مدارک مثل روز روشن ثابت شده که همین امریکا و متحدین آن با مداخله در جنبش مقاومت مردم ما علیه شوروی، جنبش را به بیراهه کشانده و به زور پول و اسلحه و کارشناسان و جاسوسان ماهر بدترین فندامنتالیستها و تروریستها به شمول طالبان و جهادی ها را برگردۀ جامعه تحمیل و همه سیاستهای اعمال شده توسط این گروهها را دیکته کردند و چنین روزگاری را برسرا آوردند، پس چرا ما شکر گذار تحمیل چنین سیاستهای ظالمانه استعماری - ارتجاعی باشیم؟ چرا هنوز هم بخود نیائیم و نفهمیم و نفهمانیم که يك عامل بدبختی های ما و ویرانی مملکت ما، عامل شهادت و ترور عده ای از رهبران ملی کشور ما و فرار اجباری مغزهای متفکر سرزمین ما، عامل تحمیل حکومت جهادی ها و طالب ها همینهائی اند که حال به ما اشک تمساح میریزند. زنان ما را هم همین منادیان دموکراسی ابتدا توسط حکمتیارها و همپالگان و بعد توسط طالبان زیر بقرع برده و به خانه ها زندانی کردند. امریکائی ها در آخرین روزهای حکومت طالبان زن ستیز، برای شناسائی رسمی حکومت طالبان فقط يك پیش شرط داشتند و آنهم تحویل اسامه بن لادن بود، چه امریکا با حضور طالبان مطیع هم میتواند به اهدافش در منطقه دست یابد. امریکائی ها با سیستم حکومتی طالبان و نقض حقوق زنان و ستم ناروایی های که بر مردم ما تحمیل میکردند، مخالفت نداشتند. کویتاشویکی هماهنگ کننده برنامه های کمکی امریکا به افغانستان به صراحت گفته است: "ما به خاطر خشکسالی یا قحطی یا موقعیت زنان درینجا (دراغانستان) نیستیم. ما به خاطر ۱۱ سپتامبر اینجا آمده ایم، به خاطر اسامه بن لادن" (۴۵)

آری وطندار! هرکس به فکر خویش است و در پی منافع و اهداف خود عمل میکند، تو هم غلط مینداری و تاریخ ملت و منافع کشور خود را زیر پای مستبدین و استعمارگران عصر حاضر له مکن.

امریکائیهایی دیروز گمان میکردند که طالبان منافع شانرا بهتر برآورده میسازند، با طالبان یار و همراه بودند، امروز دموکراسی خواهی بهتر به سودشان است، دم از دموکراسی میزنند. فقط سود است که سیاست شانرا تعیین میکند. ازینرو لازم نیست که ما خود را گول بزنیم و بگوییم "حالا که از وقت طالبان بهتر است"، پس شکر خدارا باید به جا آورد. آنهایی که طالبان را بر ما تحمیل کردند، ظلم کردند و حق نداشتند چنین بکنند. حال هم که جنگسالاران و مرتجعین را بر ما به نام دموکرات تحمیل میکنند، ظلم میکنند و حق ندارند. دیروز که مکاتب ما را بستند، سوختاندند و ویران کردند گناه کردند، ستم کردند. امروز که میلیاردها دلار را زیر نام کمک و بازسازی به مصرف های بیجا میسرسانند و مردم ما را کماکان محتاج میگذارند، جفا میکنند، ظلم میکنند و حق ندارند.

امریکائی ها و متحدین شان مثل روسها و متحدین شان بدکاران جفاکار مردم ما هستند. باید آنها را وادار کرد که آنچنانکه خود کشور ما را ویران کردند دوباره مصارف آبادیش را بپردازند. باینحال ناگفته پیداست که ما هرگز نخواهیم توانست ارزشهای فرهنگی، اخلاقی، ملی و اجتماعی مردم ما را که این دو جناح نابود کرده اند، جبران کنیم. داغ ننگ این ویرانگری برای همیشه برجبین هر دو جناح امپریالیست و متحدینشان باقی خواهد ماند. مانمیتوانیم خلایق را که از فقدان شخصیت ها و رهبران شهید جامعه ما که به دست این دو جناح به وجود آمده، به زودی ها پر کنیم و سوگ آن عزیزان به سادگی از حافظه مردم ما پاک نمیشود و نباید بشود. مردم با این تجربه مستقیم و تلخی که از متجاوزین و متحدین شان دارند نمیتوانند به دوستی شان باور کنند. اگر هم کسی از ما بتواند بر دشمنیش با این نابودگران هستی اجتماعی ما و قاتلان پدران ما به قول ایرانی ها صلوات بفرستد، آنهم نمیتواند و نباید به دوستی شان باور داشته باشد. و نباید به طور کاذب بر مردم بقبولاند که گرگ وحشی درنده نیست و میتواند چوپان شود و یا اینکه دزد را میتوان به قافله سالاری برگزید. هم اکنون امریکائیهایی در بهره گیری از مواد مخدر و معتاد ساختن مردم در افغانستان همان کاریرامیکند، که انگلیسها در وقت تسلط شان در چین میکردند، با این تفاوت که امریکائیهایی مواد مخدر را هم در خود افغانستان تولید میکنند و از صدور آنها به ملیونها دالرسود میبرند.

ادامه دارد

توضیحات و منابع

۴۳- کارل مارکس، مبارزات طبقاتی در فرانسه، چاپ فارسی ص ۴۸

۴۴- لنین آثار منتخب، جلد اول، قسمت دوم ص ۵۷۹

۴۵- افغانستان در آتش نفت ص ۲۵